

صهیونیسم مذهبی و نقش راهبردی آن در سیاست خارجی اسرائیل

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱

مهدی آهویی*

چکیده

به رغم سکولاربودن رژیم صهیونیستی، صهیونیسم مذهبی در حال تبدیل شدن به اندیشه غالب در سیاست داخلی و خارجی آن رژیم است. در این مقاله، با استفاده از نظریه «امنیتی کردن» نشان داده می‌شود که صهیونیسم مذهبی به عنوان گرایش اقلیت اما قدرتمند در جریان صهیونیسم، در نتیجه بحران هویت داخلی و ادامه آسیب‌پذیری امنیتی این رژیم، به شکل گفتمان فراگیر درآمده و به نحو محسوسی موفق شده افکار عمومی و عملکرد رهبران سیاسی آن را در عرصه سیاست خارجی رادیکالیزه نماید. در همین راستا، دولت راست‌گرای نتانیاو در شش سال گذشته با تشکیل دولت مستقل فلسطینی به شدت مخالفت کرده، بر روند شهرک‌سازی در اراضی اشغالی افزوده و از کاربرد هر گونه خشونت علیه مردم بی‌دفاع غزه ابایی نداشته است. در نتیجه این تحول، اسرائیل به طور کامل از ژست صلح‌طلبانه خود دست کشیده و بیش از پیش در موقعیت تهاجمی نسبت به محیط پیرامونی خود قرار گرفته است. ادامه این وضعیت هرچند ممکن است به صورت مقطعی هم‌گرایی در داخل جامعه اسرائیل را تقویت کند، ولی در میان‌مدت به آسیب‌پذیری و انزوای این رژیم در منطقه و جهان می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: صهیونیسم مذهبی، اسرائیل، سیاست خارجی، امنیتی کردن، لیکود

* استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۶

مقدمه

در بحبوحه تجاوز پنجاه و پنج روزه رژیم صهیونیستی به غزه، یکی از مشهورترین سرمقاله‌نویسان روزنامه هآرتس^۱ در توصیف پیامدهای این جنگ بر جامعه اسرائیل چنین نوشت: «پس از این عملیات ما با جامعه تازه‌ای در اسرائیل مواجه خواهیم بود؛ به شدت ملی‌گرا، مذهبی در ابعاد مختلف، شستشوی مغزی داده‌شده، نظامی‌گرا با کمترین حس عاطفه هنگام قربانی کردن طرف مقابل.» هدف این پژوهش، مطالعه و توضیح ارتباط ظریفی است که در جامعه اسرائیل میان مفاهیم فوق برقرار می‌شود. به عبارت بهتر، هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که چرا و چگونه قرائت جزم‌اندیشانه از دین یهود با ملی‌گرایی افراطی و نظامی‌گری سبوعانه در غالب برداشت مدرن از صهیونیسم جمع شده‌اند؟ و اینکه این دگرذیسی در ساختار سیاسی و اجتماعی اسرائیل چه تبعاتی را برای سیاست خارجی آن رژیم و برای کل منطقه در پی خواهد داشت؟ همواره گفته شده که سیاست خارجی امتداد سیاست داخلی است. اکنون صهیونیسم مذهبی به عنوان گرایشی در میان طیف ایدئولوژی صهیونیستی به درجه‌ای از نفوذ و اقتدار در عرصه سیاست داخلی اسرائیل دست یافته که می‌تواند به راحتی اندیشه‌های افراط‌گرایانه و خطرناک خود را در سیاست خارجی این رژیم دنبال نماید. از این رو، مطالعه رشد و تحول این جریان افراطی برای تحلیل و نیز پیش‌بینی هرچه دقیق‌تر رفتارهای آینده اسرائیل در منطقه امری کاملاً ضروری و با اهمیت راهبردی است.

نهضت صهیونیسم در ابتدا نهضتی کاملاً سکولار بود و عمده سردمداران اولیه آن نیز افرادی غیر مذهبی بودند که برای دین در پروژه صهیونیسم جایگاه خاصی قائل نبودند. در مقابل، اکثریت مذهبیون و علمای دین یهود نیز با بازگشت یهودیان به فلسطین از طریق زور و اشغال‌گری مخالف بوده و آن را امری خلاف اراده الهی می‌دانستند. از دیدگاه راست‌آئینی یهود، بیرون رانده شدن یهودیان از ارض موعود و پراکنده شدن آنان در اقصی نقاط جهان، در نتیجه اراده خداوند بوده و تا قبل از ظهور مسیح و منجی بنی‌اسرائیل، یهودیان حق بازگشت دسته‌جمعی به آن سرزمین و با توسل به قوه قهریه را ندارند، اما از اواخر قرن نوزدهم میلادی، عده‌ای از علمای ارتدوکس از منظر مذهبی به توجیه صهیونیسم و حمایت از

1. Gideon Levy

مهاجرت دسته‌جمعی یهودیان به فلسطین پرداختند. این عده که بعدها به «صهیونیست‌های مذهبی» شهرت یافتند، به تدریج از تأثیر بسزایی در مناسبات قدرت در درون رژیم صهیونیستی برخوردار شدند. از دیدگاه صهیونیست‌های مذهبی، نفس تشکیل دولت یهود در فلسطین، ولو به دست سکولارها، امری مقدس است که از دیدگاه مذهبی، حمایت از آن ضروری است. به نظر آنان، تشکیل دولت یهود در ارض اسرائیل^۱ و مهاجرت گسترده یهودیان به آن سرزمین، زمینه‌ساز ظهور منجی نهایی و رستگاری قوم یهود خواهد شد. در سال‌های اولیه تشکیل دولت اسرائیل، صهیونیست‌های مذهبی با تلاش‌های فراوان و اعمال نفوذ گسترده موفق به کسب امتیازات زیادی از رهبران سکولار رژیم صهیونیستی در حیطه مسائل اجتماعی شدند. از جمله اینکه، قوانین شریعت یهود در مورد احوال شخصیه ملاک عمل شناخته شد و روز شنبه به عنوان تعطیل رسمی مذهبی مورد احترام دولت بوده و مذهب ارتدوکس به عنوان مذهب رسمی اسرائیل اعلام گردید. به تدریج و به خصوص پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال بیت المقدس توسط اسرائیل، حوزه نفوذ صهیونیست‌های مذهبی به سیاست خارجی و امور نظامی تسری یافت، به گونه‌ای که امروزه صهیونیست‌های مذهبی تئوریسن اصلی توسعه‌طلبی صهیونیست‌ها در خاورمیانه و مروج نژادپرستی و تروریسم علیه فلسطینیان و مسلمانان می‌باشند. صهیونیست‌های مذهبی در سال‌های اخیر به صورت متحد اصلی احزاب سکولار دست راستی و ملی‌گرایان افراطی در درون رژیم صهیونیستی درآمده و مانعی اصلی بر سر راه هر گونه سازش احتمالی میان آن رژیم و فلسطینیان در آینده می‌باشند. از این رو، شناخت این گروه از صهیونیست‌ها و درک نحوه عملکرد آنان در ساختار رژیم صهیونیستی برای آگاهی از برآیند قدرت در اسرائیل و پیش‌بینی رفتار آینده آن رژیم ضروری به نظر می‌رسد.

چارچوب نظری این پژوهش بر پایه نظریه «امنیتی‌کردن»^۲ از مکتب فکری کپنهاگ در روابط بین‌الملل بنا شده است. اُلی ویور^۳، بری بوزان^۴ و جمع دیگری از نظریه‌پردازان در

1. Eretz-Yisrael
 2. Securitization Theory
 3. Ole Waever
 4. Barry Buzan

طول سال‌های دهه نود میلادی نظریه‌ای را ارائه و بسط دادند که به عنوان «امنیتی کردن» در متون علمی روابط بین‌الملل نامیده می‌شود. در دیدگاه کلاسیک، امنیت همواره به عنوان تابعی از داده‌های عینی و قابل اندازه‌گیری همچون میزان قدرت نظامی طرف مقابل در نظر گرفته می‌شود. امنیتی کردن اما فرایندی است که در جریان آن هر بازیگر می‌تواند تحت شرایط مشخصی مسئله یا مسائلی را که لزوماً از ماهیت تهدیدکنندگی حاد برای بقای دولت یا ملت برخوردار نیستند، در نظر مخاطبین به صورت خطر حیاتی جلوه‌گر نماید (Buzan et al, 1998). امنیتی کردن گفتمانی است که منجر به تولید واقعیت اجتماعی می‌شود. این گفتمان «حرکت امنیتی کننده»^۱ نام دارد؛ به این معنا که در جریان آن چیزی یا پدیده‌ای به صورت تهدید وجودی نمایان می‌شود. این گفتمان در صورتی که با اقبال مخاطبین مواجه شود می‌تواند توجیه‌کننده استفاده از روش‌های غیر معمول برای مواجهه با آن تهدید باشد (Buzan et al, 1998). استفاده از قوه قهریه شدید در برخورد با تهدیدات امنیتی شده، یکی از تبعات این فرایند است.

ویور شروطی را برای آنچه وی «امنیتی کردن موفقیت‌آمیز» می‌نامد، ارائه کرده است؛ از جمله قدرت اقل‌کنندگی گفتمان مورد نظر در قطعی جلوه‌دادن تهدید وجودی یک موضوع می‌تواند منجر به حمایت مخاطبان از انجام اقدامات غیر معمول و فوق‌العاده شود و در این فرایند ممکن است از شیوه‌های غیر متمدنانه و نژادپرستانه نیز استفاده شود (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱). ویور همچنین از منظر نظریه «کنش گفتاری»^۲ جان لانگشاو آستین برای توصیف فرایند امنیتی‌سازی بهره می‌گیرد و خاطر نشان می‌کند که رابطه کنش‌گر یا بازیگر امنیتی‌کننده با مخاطب کنش گفتاری امنیتی از اهمیت خاصی برخوردار است و تأکید می‌کند که برخی «شرایط تسهیل کننده» در بعد درونی و اجتماعی ممکن است به موفقیت کنش گفتاری امنیتی‌کننده کمک نمایند (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱). به عبارت بهتر، گاهی ممکن است شرایط اجتماعی برای پذیرش وسیع استدلال گفتمان امنیتی‌کننده در افکار عمومی فراهم‌تر از زمان‌های دیگر باشد.

1. Securitized Move
2. Speech-Act

ویور اشاره می‌کند که در بعد زبانی، استدلال بازیگر امنیتی‌کننده برای تجلی تهدید علاوه بر آنکه باید ترسیم‌کننده نقطه و موقعیتی باشد که در اذهان مخاطبان به مثابه نابودی حتمی تلقی می‌گردد، باید ارائه‌دهنده راه چاره و خلاصی از این وضعیت نیز باشد (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱).

در یکی از کلیپ‌های تبلیغاتی بنیامین نتانیاهو در آستانه انتخابات ۲۰۱۵ کنست، مفهوم فوق به خوبی متجلی شده است. نتانیاهو در این فیلم چند دقیقه‌ای در نقش پرستار بچه^۱ ظاهر می‌شود. او که آگهی یک پدر و مادر جوان برای استخدام پرستار بچه را دیده به در منزل آنها می‌رود و در طول شب از فرزندان آنها مراقبت می‌کند تا زن و شوهر جوان بتوانند با خیال آسوده به مهمانی بروند. نتانیاهو وقتی با حیرت این زوج از دیدن نخست‌وزیر در مقابل در منزلشان مواجه می‌شود، پاسخ می‌دهد که کار اصلی او حفاظت از نسل فرزندان اسرائیل در برابر تهدیدات است. زوج جوان هم تصدیق می‌کنند که هیچ یک از رقبای انتخاباتی نتانیاهو به خوبی او از عهده این کار بر نمی‌آیند و حتی با کنایه می‌گویند که آنها ممکن است بچه‌ها و خانه و تمام اسباب زندگی‌شان را تسلیم «همسایه‌ها» کنند. در پایان شب وقتی زوج جوان با آسودگی و خوشحالی از امنیت فرزندانشان در کنار پرستار «بی بی» به خانه باز می‌گردند، با صدای بلند می‌گویند: «شالوم» که در زبان عبری علاوه بر ادای سلام به معنای صلح نیز هست. نتانیاهو با چهره‌ای جدی به آنها اشاره می‌کند که ساکت باشند و زیر لب می‌گوید: «بدون قید و شرط هرگز!»

پیام قوی و عمیق این کلیپ کوتاه در قالب نظریه «امنیتی‌کردن» به خوبی قابل درک است؛ اینکه مهم‌ترین چالش پیش روی اسرائیل، تهدیدات موجودیتی از ناحیه دشمنان بیرونی است که بقا و امنیت نسل آینده آن را هدف قرار داده‌اند. بنابراین، حفاظت از اصل موجودیت اسرائیل و امنیت آن به هر قیمتی ضروری است، اما صلح با دشمنان آن به هر قیمتی مطلوب نیست و آن کس که بهتر از همه از عهده این وظیفه خطیر بر می‌آید، نتانیاهو و ائتلاف احزاب طرفدار اوست.

در بعد اجتماعی، ویور دو شرط عمده را برای موفقیت گفتمان امنیتی‌کننده در نظر می‌گیرد: اول میزان اقتدار بازیگر امنیتی‌کننده، به این معنا که هرچه بازیگر از اقتدار سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد، میزان توفیق او در اقناع‌کنندگی افکار عمومی افزایش می‌یابد و دوم وجود شرایط فیزیکی خاصی که وجود تهدید را برای مخاطبان عینی و ملموس بنماید (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱). در مورد اخیر، به عنوان مثال، درگیری‌های فیزیکی دائمی میان شهرک‌نشینان صهیونیست و فلسطینیان در مناطق اشغالی کرانه باختری، بهترین فضا را برای رشد گفتمان صهیونیسم مذهبی فراهم کرده است.

اوریل ابولوف^۱ پژوهش‌گر ارشد در دانشگاه پرینستون، در سال ۲۰۱۴ به ارائه بازتعریفی از نظریه «امنیتی‌کردن» به طور مشخص در ارتباط با جامعه اسرائیل پرداخت. به نظر او، آنچه هم‌اکنون در اسرائیل وجود دارد، شکل بسیار عمیق و منحصر به فردی از فرایند «امنیتی‌کردن» است. او معتقد است مطالعات انجام‌شده پیرامون نظریه «امنیتی‌کردن» در سایر کشورها درباره اسرائیل کاربرد دقیقی ندارند، چراکه اسرائیل جامعه‌ای است که با احساس «عدم اطمینان اساسی نسبت به موجودیت و بقای خود احاطه شده است» (Abulof, 2014). چنین جامعه‌ای، به گفته ابولوف، غرق در فرایند «امنیتی‌کردن عمیق» است، به این معنی که «گفتمان‌های رایج عمومی به طور آشکاری تهدیدات را محتمل، ممتد و خطرناک برای اصل موجودیت دولت/ملت به شمار می‌آورند» (Abulof, 2014: 396). در چنین شرایطی، تبدیل هر موضوع عادی به تهدید امنیتی حاد، به طور اصولی چندان دشوار نیست، چراکه زمینه پذیرش عمومی آن فراهم است. با این حال، درجه موفقیت این فرایند بستگی به نقش و جایگاه بازیگر^۲ مربوطه در جامعه دارد.

بر اساس این مقدمه، پرسش‌های اصلی این مقاله عبارتند از اهمیت و کارکرد ایدئولوژی صهیونیسم مذهبی در امنیتی‌کردن موضوع صلح با فلسطینیان چیست؟ و اینکه این جریان در سال‌های اخیر چگونه بر اقتدار خود در ساختار سیاسی رژیم صهیونیستی افزوده است؟ فرضیه

1. Uriel Abulof
2. actor

این مقاله این است که اولاً گفتمان صهیونیسم مذهبی تحت تأثیر آموزه‌های نظریه‌پردازان متأخر خود و پس از تشکیل دولت صهیونیستی، تا کنون به شدت بر مسئله توسعه ارضی و گسترش شهرک‌های صهیونیستی در اراضی اشغالی متمرکز شده و از نقش مهمی در ترویج نگاه امنیتی‌کننده به مسائل سیاست داخلی و خارجی برخوردار شده است. جناح راست‌گرا نیز در جامعه اسرائیل که به تعبیر ابولوف با بحران بقا و موجودیت احاطه شده، به طور طبیعی متمایل به امنیتی‌سازی چالش‌های موجود با فلسطینیان و استفاده از تاکتیک فراقکنی برای توجیه و کنترل مشکلات داخلی این رژیم است. بنابراین، با گفتمان صهیونیسم مذهبی در این زمینه وجه اشتراک فراوانی یافته است. ثانیاً، این ارتباط به صورت دور باطل درآمده، به این صورت که هرچه بیشتر به گفتمان صهیونیسم مذهبی برای تهییج افکار عمومی در راستای فرایند «امنیتی‌کردن» میدان داده شده است، این گفتمان به صورت گفتمان غالب درآمده و در اقلان افکار عمومی از توفیق بیشتری برخوردار شده است. در نتیجه، دولت‌مردان سکولار هم چاره‌ای جز پذیرش سهم بیشتر برای صهیونیست‌های مذهبی در حکومت ندارند. ماحصل این امر، سوق یافتن بیش از پیش رژیم صهیونیستی به سوی رفتارهای غیر منعطف، غیر متعارف و خشونت‌گرا در عرصه سیاست خارجی خواهد بود.

در این مقاله، با استفاده از روش تاریخی - تحلیلی، اهمیت گفتمان صهیونیسم مذهبی در امنیتی‌کردن موضوع صلح و نیز روند اقتدارگرایی سیاسی آن را در بستر تحولات تاریخی رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار خواهیم داد. بر این اساس، مقاله در دو بخش تدوین شده است. در بخش اول به تاریخچه فکری و عملی صهیونیسم مذهبی از قبل از تشکیل دولت صهیونیستی تا کنون پرداخته می‌شود و اینکه این جریان در تحول تاریخی خود چگونه به سمت نظامی‌گری و خشونت‌طلبی افراطی در برخورد با فلسطینیان گرایش پیدا کرده است. در بخش دوم، نقش صهیونیست‌های مذهبی در ساختار سیاسی حکومت، به ویژه در دولت بنامین نتانیاهو از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ مورد تحلیل قرار می‌گیرد و اینکه پروژه امنیتی‌کردن موضوع صلح با فلسطینیان چگونه به هدف مشترک دولت نتانیاهو و صهیونیست‌های مذهبی بدل شده است.

الف. از ایدئولوژی تا عمل: مروری بر سابقه فکری و عملی صهیونیسم مذهبی

در اواخر قرن نوزدهم، عده‌ای که تحت عنوان «طلایه‌داران صهیونیسم»^۱ خوانده می‌شدند، با گرایش‌ات مذهبی و موعودگرایانه شروع به نظریه‌پردازی اولیه برای توجیه اندیشه صهیونیسم از منظر دینی کردند.^۲ بر خلاف جریان غالب در میان دین‌مداران ارتدوکس یهود که قائل به لزوم ظهور مسیحا^۳ برای نجات و رستگاری قوم یهود و مآلاً بازگشت آن به سرزمین موعود بودند و نیز ظهور منجی را امری می‌دانستند که در صورت وقوع خواهد شد و لزوماً ماهیتی آخر الزمانی^۴ و فرابشری خواهد داشت، عده اندکی از نظریه‌پردازان ارتدوکس معتقد بودند ظهور منجی نه واقعه از جنس انقلاب، بلکه فرایندی از جنس تحول و تطور تاریخی است و از این منظر، ایجاد پایگاه ملی برای قوم یهود حتی به صورت محدود، خود بخشی از این تطور این قوم به سمت فلاح و نجات خواهد بود. بدین ترتیب، از نظر طلایه‌داران صهیونیسم، فرایند نجات مسیحایی^۵ قوم یهود به عنوان روندی تاریخی و تدریجی کاملاً از هدف غایی مسیحا که همانا تشکیل دولت آرمانی یهود در آخرالزمان است، قابل تفکیک بوده و بدین سان، دخالت و مشارکت در آن فرایند تاریخی، ولو با دستاوردهای محدود، از منظر دینی مجاز و بلکه ضروری شمرده می‌شد (Ravitzky, 1993).

دیدگاه «طلایه‌داران صهیونیسم» در دوران خود با اقبال و پذیرش زیادی در میان جامعه یهودیان ارتدوکس مواجه نشد و تنها عده بسیار کمی از آن طرفداری کردند. حتی همان طرفداران اندک نیز اغلب می‌کوشیدند به استناد دلایل دیگری از جمله وحدت ملت یهود و نیز تقدس ارض موعود، از ایده صهیونیسم و نهضت مهاجرت یهودیان به فلسطین حمایت کنند و از توجیحات موعودگرایانه و آخرالزمانی برای آن فاصله بگیرند. از جمله مهم‌ترین منتقدان طلایه‌داران صهیونیسم، نهضت «میزراخی»^۶ بود که هر گونه دخالت انسانی در فرایند ظهور

1. Harbingers of Zionism

۲. از جمله مهم‌ترین افراد عبارت بودند از خاخام زوی کالیشر (در پروس) و خاخام یهودا الکالی (در صربستان) و سایر ارتدوکس‌های وابسته به جریان «عاشقان صهیون».

3. Messiah

4. Apocalyptic

5. Messianic redemption

6. Mizrahi

مسیحا را فاقد ارزش و توجیه مذهبی می‌دانست و از آن براءت می‌جست. در واکنش به این‌گونه انتقادات از سوی اولترا- اورتدکس‌ها، صهیونیست‌های مذهبی هرچه بیشتر به سمت تفسیرهای‌های رادیکال و افراطی از دین یهود تمایل پیدا کردند تا دستاویزی برای توجیه عقاید خود و بقا در صحنه سیاسی بیابند. به زودی، نسل جدیدی از صهیونیست‌های مذهبی با تجدید نظر در عقاید اولیه «طلایه‌داران صهیونیسم» نسخه جدیدی مبتنی بر برداشتی کاملاً افراطی از موعودگرایی در توجیه اندیشه صهیونیسم ارائه کردند. در این میان، دو پدر و پسر خاخام، به نام‌های آبراهام اسحاق کوک^۱ و زوی یهودا کوک،^۲ نقشی اساسی در تئوریزه کردن و توسعه بنیان‌های فکری نوین صهیونیسم مذهبی مبتنی بر موعودگرایی ایفا نمودند.

آبراهام اسحاق کوک، اولین یهودی اشکنازی بود که در دهه بیست میلادی به مقام خاخام اعظمی بیت المقدس رسید و این سمت را تا اواسط دهه سی در اختیار داشت. وی در زمره مهم‌ترین و تأثیرگذارترین تئوریسین‌های صهیونیسم مذهبی به شمار می‌آید. کوک در تفسیر مذهبی خود از جریان سنتی ارتدوکس که قائل بود صهیونیسم و ایده بازگشت به ارض موعود پیش از ظهور مسیحا پروژه‌ای سیاسی و غیر دینی است، فاصله گرفت (Viorst, 2002). از اواخر قرن نوزدهم، یعنی زمانی که کوک هنوز خاخام جوانی در کشور لتونی بود، در آثار مکتوب خود تلاش کرد ارتباطی میان تجدید حیات ملی یهودیان و احکام تورات برقرار کند. او از سویی می‌کوشید از ایده صهیونیسم در برابر منتقدان سنت‌گرای مذهبی دفاع کند و از سوی دیگر، برداشت‌های سکولار از صهیونیسم را نیز نکوهش می‌کرد.

آبراهام کوک، موضعی کاملاً فعال و دنیامدارانه در قبال مسئله تجدید حیات ملی یهود داشت و مدعی بود این «وظیفه مقدس» یهودیان است تا به دست خود به دوران تبعیدشان خاتمه دهند (Ravitzky, 1993). او معتقد بود ظهور مسیحا امری وابسته به فرایند تاریخی بازگشت کامل قوم یهود به صهیون است. به زعم او، ملت یهود، تورات و ارض اسرائیل، همگی موجودیت واحدی را تشکیل داده و قابل تفکیک از هم نبودند (الشامی، ۱۹۹۴). وی با تأکید بر ضرورت توجه به عناصر معنوی در تفکر صهیونیستی می‌کوشید مسیر خود را از سایر خاخام‌های هم‌عصر خود، از جمله

1. Abraham Isaac Kook
2. Zvi Yehuda Ha-Cohen Kook

پیروان مکتب «میزراخی» که صهیونیسم را صرفاً پروژه‌ای دنیوی و سیاسی می‌خواندند، جدا کند. در پیروی از نظریات ابن میمون، کوک بر آن بود که آزادی سیاسی قوم یهود مقدمه و پیش‌شرط آزادی معنوی و تعالی فرهنگی آن است. از دیدگاه او، همه اعتبار و حیات قوم یهود در تبعید از اتصال او به «ارض مقدس» نشأت می‌گرفت. بنابراین، بازگشت یهودیان به ارض موعود لازمه تجدید حیات معنوی آنان به شمار می‌آمد (الشامی، ۱۹۹۴). از سوی دیگر، وی متداوماً درباره بی‌نتیجه بودن هر نوع حرکت ملی‌گرایانه بدون راهبری معنوی هشدار می‌داد. به طور خلاصه محور اصلی نظریات آبراهام کوک بر این قرار داشت که ارتباطی ارگانیک میان «تجمیع بنی اسرائیل» و «خدای اسرائیل» و میان آرمان ملی و آرمان الهی وجود داشته و تجدید حیات هیچ یک بدون همراهی دیگری میسر نمی‌گردد (Ravitzky, 1993). با وجود این و به رغم همه انتقاداتی که وی به سکولاربودن جریان غالب صهیونیستی داشت، فعالانه از پروژه صهیونیسم حمایت می‌کرد. او امیدوارانه معتقد بود صهیونیسم سکولار ولو به صورت ناخودگاه به حرکت قوم یهود به سمت مقصدی الهی کمک کرده و در نهایت، معنویت بر سکولاریسم غلبه خواهد کرد (Kochan, 1990). در فلسفه کوک، هدف کاملاً وسیله را توجیه می‌کرد و مشکلی نبود اگر هدفی مقدس به دست غیر مؤمنان محقق می‌شد و این چیزی بود که او خود «طنز تاریخ» می‌نامید (Ravitzky, 1993: 111). دقیقاً به همین دلیل بود که او در مقام خاخام اعظم فلسطین، متعصبانه از صهیونیسم حتی در شکل سکولار خود حمایت می‌کرد، چراکه معتقد بود نتیجه‌ای که عملاً از ایده صهیونیسم به دست خواهد آمد، ربطی به تعاریف غیر دینی از این جریان نداشته و مآلاً به تحقق آرمان مسیحایی کمک می‌کند. او در تفسیر موسع و خوشبینانه خود تا بدانجا پیش رفت که مدعی شد چون قوم یهود «قوم برگزیده» خداوند است، هر فرد یهودی ولو آنها که در ظاهر سکولار و غیر دینی رفتار می‌کنند، در اصل و نهاد خود پیوندی ذاتی و ناگسستنی با خداوند دارند و بنابراین، حتی صهیونیست‌های سکولار هم به نوعی از طرف خداوند برای انجام مأموریتی الهی انتخاب شده‌اند. از نظر او، همین که قوم یهود به سرزمین، زبان و شکل زندگی اجتماعی خود رجعت می‌کرد به منزله بازگشت ایشان به سوی خداوند بود (Buber, 1973).

آبراهام کوک در زمان حیات خود تشکیل دولت صهیونیستی را ندید و بنابراین، گفتمان او به نوعی کلی‌گویی خوشبینانه در مورد تلافی نهایی مسیر سکولارها و مذهبیبون در کمک به تحقق آرمان مسیحایی محدود شده و ورودی به جزئیات پردردسرت‌تر درباره چگونگی اجرای احکام

شریعت در دولت آینده یهود پیدا نمی‌کرد. چالش اصلی از زمانی شروع شد که دولت سکولار صهیونیستی در فلسطین اشغالی مستقر شد. اگر آنگونه که کوک مدعی بود سکولارها تا آن زمان به طور «ناخودآگاه» به آرمان دینی کمک می‌کردند، پیروان وی بر آن شدند تا این ناخودآگاهی را در دولت اسرائیل به انتخابی آگاهانه تبدیل کنند. آنها دیگر نمی‌خواستند با جریان صهیونیسم صرفاً «همراهی» کنند، بلکه طالب به دست گرفتن نقش رهبری این جریان بودند. در مقابل «تز» اولترا-ارتدوکس‌های مخالف صهیونیسم که از گذشته اخذ شده بود و «آنتی تز» سکولارهای طرفدار صهیونیسم که منتقد گذشته بودند، صهیونیست‌های مذهبی در تلاش برای معرفی «سنتری» برای آینده بودند (Ravitzky, 1993). بدین سان بود که از درون تئوری‌های کوک به تدریج قدرت سیاسی زائیده شد و فلسفه تاریخ وی تبدیل به نیروی محرکه روانی و اجتماعی گردید.

عقاید و اندیشه‌های آبراهام کوک البته یک‌شبه و فوری به نیروی سیاسی بالفعل تبدیل نشد. هرچند افکار و گفته‌های او در محافل صهیونیست‌های مذهبی شناخته شده بود، اما بیش از سه دهه از زمان مرگ او در سال ۱۹۳۵ طول کشید تا نظریات او خریداران زیادی را در جامعه اسرائیل حتی از میان سکولارها به خود جلب نماید. در تمام این سال‌ها، فرزند وی، خاخام زوی یهودا کوک، در حال تبلیغ و زمینه‌سازی برای تبدیل صهیونیسم مذهبی به صورت نیروی قدرتمند سیاسی و اجتماعی بود.

خاخام زوی یهودا بسط‌ترین و افراطی‌ترین تفسیرها از اندیشه‌های پدرش ارائه کرد و آنها را تبدیل به برنامه عملیاتی قوی ساخت که در موقع مناسب می‌توانست نهضتی اجتماعی را برانگیزد. از نظر او، دولت اسرائیل تجلی همان آرمان شهری بود که خاخام آبراهام کوک توصیف کرده بود. زوی یهودا اندیشه‌های موعودگرایانه پدرش را آنچنان تفسیر کرد که از دل آن برنامه سیاسی تمام‌عیار بیرون می‌آمد. او کل ساختار و موجودیت دولت صهیونیستی را پدیده‌ای به غایت «مقدس» می‌انگاشت تا بدانجا که تمامی نمادها، اعمال و جنگ‌های دولت اسرائیل را در چارچوب اندیشه رستگاری مسیحایی قوم یهود تحلیل می‌کرد (Shelef and Shelef, 2009; Lustick, 1988). او صهیونیسم مذهبی را از متممی خیراندیشانه برای صهیونیسم سکولار به ملی‌گرایی افراطی مبتنی بر باور مذهبی تبدیل کرد (Viorst, 2002). آرزوهای موعودگرایانه کوک پدر در بیان پسر به صورت قطعیتی مطلق برای آینده درآمد. از نظر زوی یهودا، مسیر نجات و رستگاری قوم یهود با

تشکیل دولت یهود در فلسطین آغاز شده و هیچ بازگشت و عقب‌گردی در آن نخواهد بود. او تشکیل دولت اسرائیل را بخشی از «جبر تاریخی» و «تقدیر آسمانی» می‌داند که در کنار هم ادامه حیات دولت تازه تأسیس را تضمین می‌کنند (Ravitzky, 1993). طرفه آنکه این جبرگرایی تاریخی و تقدیرگرایی ایمانی در تضاد با ایدئولوژی فعال و عمل‌گرای صهیونیسم مذهبی قرار نمی‌گرفت. صهیونیست‌های مذهبی که مدعی وقوف به آینده‌ای قطعی هستند، مشتاقند نخستین منادی آن باشند و می‌خواهند نقشی فعال در محقق‌شدن آنچه اراده محتوم الهی می‌پندارند، ایفا نمایند. این طرز تفکر، تأثیر آشکاری بر دیدگاه صهیونیست‌های مذهبی درباره سیاست به طور کلی و خصوصاً نسبت به ساخت شهرک‌های صهیونیست‌نشین و نظامی‌گری داشته است. بنا به گفته خاخام زوی یهودا کوک، تصرف سرزمین فلسطین و توسعه ساخت شهرک‌های صهیونیست‌نشین در اراضی اشغالی، بخش لاینفکی از فرایند نجات قوم یهود است و هیچ مصلحتی نباید از آن بالاتر و مهم‌تر قرار گیرد. در اندیشه او، تقویت قدرت سیاسی و نظامی دولت اسرائیل مترادف با تحقق یکی از مهم‌ترین اهداف شریعت یهود است. وی از جمله می‌گوید: «دولت اسرائیل پدیده‌ای الهی است... نه تنها - خدای ناکرده - نباید حتی از یک کیلومتر از اراضی سرزمین اسرائیل عقب‌نشینی کنیم، بلکه باید تا آنجا که توان معنوی و فیزیکی داریم، برای تسخیر و آزادسازی بیشتر بکوشیم... در ادای تکلیف آسمانی و دنیاشمول ما هیچ جایی برای عقب‌نشینی نیست (Ravitzky, 1993: 132)».

اندیشه صهیونیسم مذهبی از کوک پدر تا کوک پسر و از زوی یهودا تا پیروانش به تدریج به سمت افراطی‌گرایی تحول یافت تا جایی که عده‌ای در نسل‌های مؤخرتر صهیونیست‌های مذهبی معتقد بودند باید با ایجاد بحران مصنوعی و تحریک دیگران برای به راه انداختن جنگی علیه اسرائیل، خداوند را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دهند تا برای ظهور مسیحا و کمک به اسرائیل در نبرد مقدس وارد عمل شود. اینان به زعم خود می‌خواستند بدین طریق نیروهای آسمانی را به عکس‌العمل برای نجات اسرائیل و تسریع در ظهور منجی آخرالزمان وادار کنند (Rapoport, 1986).

همانگونه که پیشتر گفته شد، یکی از اعتقادات مهم صهیونیست‌های مذهبی، اصرار بر «تقدس» ذاتی تمام موجودیت و ارکان و اجزاء دولت صهیونیستی است. در مقابل، این تناقض که اسرائیل به عنوان دولت سکولار کاملاً متعهد به اجرای احکام شریعت یهود نبوده است،

نظریه پردازان صهیونیسم مذهبی بر مقدس بودن اصل تشکیل دولت یهود در فلسطین صحه گذاشته و سکولار بودن دولت اسرائیل را موضوعی فرعی جلوه داده‌اند. به عنوان مثال، خاخام موهیلور از رهبران شاخص جریان صهیونیسم مذهبی بر اهمیت دولت یهود به عنوان بزرگترین آرمان یهودیت و تجلی تمام تورات تأکید می‌کرد و موجودیت دولت یهود را مساوی و بلکه بالاتر از تمامی احکام شریعت می‌شمارد (Viorst, 2002). خاخام اسحاق شیلات از شاگردان زوی یهودا کوک نیز از قول او نقل می‌کند که «اصل موجوبیت دولت اسرائیل ماهیتی مسیحایی و آرمان شهری داشته و بنابراین، پایه‌های تقدس آن با رفتار و عقاید درست یا نادرست شهروندان یا رهبران متزلزل نمی‌گردد» (Ravitzky, 1993: 137). این گونه نظرات، درست در نقطه مقابل نظر اولترا- اورتدکس‌ها قرار داشت که می‌پنداشتند (و هنوز هم می‌پندارند) دولت اسرائیل دولتی از نظر شرعی غیر مشروع و غیر موجه است و به همین علت نیز محکوم به فنا و نابودی می‌باشد. همچنین، با نظرات آبراهام کوک نیز متفاوت بود، به این سبب که از نظر کوک پدر هر شخص یهودی ولو سکولار و غیر مذهبی، به واسطه برگزیده بودن قوم یهود در نهایت در مسیر الهی گام برمی‌داشت ولی از نظر کوک پسر و پیروانش، این دولت یهود بود که ولو به عنوان دولت سکولار در مسیر الهی و مسیحایی قرار داشت و بنابراین، مقدس به شمار می‌آمد. به عقیده خاخام موهیلور، «خداوند ترجیح می‌دهد فرزندانش (بنی اسرائیل) در سرزمین خودشان ساکن باشند، ولو به احکام تورات عمل نکنند تا اینکه پیروان شایسته‌ای برای تورات باشند ولی در تبعید به سر ببرند (Viorst, 2002: 176-177)». بدین سان، صهیونیسم مذهبی ظرف مدت کمتر از دو دهه از، تشکیل دولت صهیونیستی جایگاه خود را به صورت نیروی اجتماعی اقلیت اما کاملاً قدرتمند و تأثیرگذار در جامعه اسرائیل به تثبیت رساند.

تحت تأثیر آموزه‌های خاخام زوی یهودا کوک، جریان افراطی و موعودگرایانه تحت عنوان «گوش امونیم» (جبهه مؤمنان) در اواسط دهه هفتاد میلادی در اسرائیل شکل گرفت. بیشتر رهبران این جریان را فارغ التحصیلان مدرسه مذهبی «مركز هراف»^۱ تحت سرپرستی یهودا کوک تشکیل می‌دادند و هدف اصلی آنان اجرای افکار توسعه طلبانه ارضی با توجه

۱. Mercav HaRav یکی از مهم‌ترین مدارس مذهبی (یشیوا) در اسرائیل است که در سال ۱۹۲۴ توسط آبراهام

کوک تأسیس شد.

مذهبی بود. این جریان به طور مشخص، پس از جنگ موسوم به یوم کیپور در اکتبر ۱۹۷۳ عده زیادی از پیروانی را به خود جلب کرد که می‌پنداشتند حفظ و توسعه سرزمینی رژیم صهیونیستی وظیفه‌ای دینی است که بر هر چیز دیگر از جمله قوانین و تصمیمات دولت سکولار ارجحیت دارد. در بیانیه «گوش امونیم» در سال ۱۹۷۵ آمده است: «ما باید این موضوع را به صراحت برای خود و نیز سایر ملت‌های دنیا روشن کنیم که مردم اسرائیل به طور کامل متعهد به مخالفت با هر تلاشی، اعم از سیاسی یا نظامی، برای ملزم‌ساختن آنان به تخلیه هر بخشی از اراض اسرائیل می‌باشند» (Mnookin and Eiran, 2005: 21).

گوش امونیم به زودی به مهم‌ترین مدعی توسعه سرزمینی صهیونیسم تبدیل شد. پیروان این جریان که به ایدئولوژی صهیونیسم باور داشتند، بر خلاف مکتب هاردیم، مشروعیت سیاسی دولت سکولار را می‌پذیرفتند، اما معتقد بودند اگر دولت نتواند یا نخواهد بر اساس احکام به زعم آنان الهی در جهت بازسازی پادشاهی داوود بر روی زمین حرکت کند، تبعیت از آن الزامی نخواهد بود. دولت عالیه یهود از نظر آنان هم دین‌محور و هم به شدت نظامی‌گرا توصیف می‌شد. اگر دولت سکولار به هر دلیل در تأسی به این دو صفت کوتاهی کند، صهیونیست‌های مذهبی افراطی این حق را برای خود قائل هستند که بر خلاف قوانین یا تصمیمات دولت، رأساً اجرای احکام الهی را مبنی بر توسعه سرزمینی دولت یهود بر عهده گیرند. این تفسیر افراط‌گرایانه کاملاً در امتداد آموزه‌های خاخام یهودا کوک قرار دارد که تجلی تقدس دولت اسرائیل و نجات مسیحایی قوم یهود را در غلبه سیاسی و توسعه سرزمینی آن می‌دانست. مقدس‌بودن اراض اسرائیل از نظر او به این معنا بود که صهیونیست‌ها باید به عنوان وظیفه دینی در یهودی‌سازی هرچه بیشتر فلسطین اشغالی از طریق شهرک‌سازی و اسکان یهودیان در سرتاسر این سرزمین بکوشند. به عبارت بهتر، کوک به پیروانش می‌آموزد که تقدس دولت اسرائیل امری هستی‌شناسانه^۱ است، اما تقدس سرزمین امری عینی است که به هیچ وجه قابل مماشات نمی‌باشد (Shelef and Shelef, 2009). از آنجا که تسلط سرزمینی بر اراض اسرائیل پیش‌شرط ضروری نجات مسیحایی قوم یهود است، هیچ مصلحتی نمی‌تواند و نباید عقب‌نشینی از یک وجب از اراضی اشغال‌شده را توجیه نماید. از این رو، صهیونیست‌های مذهبی افراطی در چالش

انتخاب میان تقدس دولت و تقدس سرزمین، مورد اخیر یعنی دفاع از کیان سرزمینی و توسعه ارضی اسرائیل را مهم تر از تبعیت از دولت تلقی می‌کنند (Shelef and Shelef, 2009).^۱ در این مسیر، استفاده از خشونت عریان هم تئوریزه می‌شود. از آنجا که تسلط یهود بر ارض اسرائیل بخشی ضروری از فرایند زمینه‌سازی برای ظهور مسیحا به شمار می‌آید، هر نوع سستی و کوتاهی در انجام آن یا عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغال‌شده مخالفت با اراده الهی مسیحایی تلقی می‌شود و باید به هر نحو ممکن با آن مقابله کرد. کوک توسط به هر نوع خشونتی را برای حفظ امنیت و توسعه مرزهای رژیم صهیونیستی تجویز می‌کند و به صهیونیست‌ها توصیه می‌کند کوچک‌ترین اهمیتی برای نظر سایر ملت‌ها و دولت‌ها در برابر اعمال خود قائل نباشند. او صراحتاً قوم یهود را «تافته جدا بافته‌ای» می‌داند که برای حفظ حدود خود مجاز است دست به هر عملی بزند (Don-Yehiva, 1987). اندیشه «برتری ذاتی» قوم یهود بر سایر ملت‌ها در میان پیروان زوی کوک و رهبران فکری گوش امونیم با چنان تفسیر موسع و نژادپرستانه‌ای همراه شده که برخی از آنان ادعا کرده‌اند قوم یهود از پابندی به اصول اخلاقی و انسانی که به طور معمول برای سایر مردمان تعهدآور است، معاف می‌باشند (Lustick, 1988).

انگیزه بالا و تبلیغات وسیع «گوش امونیم» باعث شد به رغم جمعیت به نسبت کم از قدرت تأثیرگذاری قابل توجهی در سیاست داخلی و خارجی اسرائیل برخوردار شود. با وجود اینکه عقاید این گروه افراطی هیچ تناسبی با اصول دموکراسی ادعایی در اسرائیل نداشت، شعارهای توسعه‌طلبانه و خشونت‌گرایانه این جریان با استقبال شایانی در میان طیف‌های مختلف جامعه اسرائیل مواجه شد. از جمله شعارهای خطرناک این گروه، اعتقاد به «برگزیده‌بودن قوم یهود و سرزمین اسرائیل از سوی خداوند» (Efrat, 1988: 52) و نیز لزوم «اصلاح جهان به دست یهود» حتی از طریق خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین روش‌ها بود (Viorst, 2002: 206). از نظر گوش امونیم، قرارداد صلح کمپ دیوید میان اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹ عقب‌نشینی از خاک

۱. البته، گروهی از صهیونیست‌های مذهبی معتدل‌تر اهمیت بیشتری برای دولت قائل هستند و عقب‌نشینی از سرزمین را اگر مصلحت دولت ایجاب کند، به عنوان امری تأسفانگیز اما مشروع می‌پذیرند، اما این عده در مجموع از موقعیت ضعیف‌تری نسبت به افراطیون برخوردار هستند.

مقدس سرزمین اسرائیل، غیر قابل پذیرش از سوی خداوند و در نتیجه، عملی خیانت‌آمیز و شرم‌آور بود (Viorst, 2002). طرفه آنکه بگین که به عنوان نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی پای این معاهده را امضا کرده بود، خود نماینده جناح دست راستی و عضو حزب لیکود بود که از قضا بخش زیادی از رأی‌دهندگان از میان صهیونیست‌های مذهبی بودند. در دهه هشتاد میلادی گروه‌های تروریستی زیرزمینی متعددی از میان صهیونیست‌های افراطی تشکیل شد و دست به عملیات ترور و تخریب گسترده علیه شهروندان عرب‌تبار و نیز اماکن مقدس مسلمانان زدند (Lustick, 1988).

موضوع بسیار حائز اهمیت دیگری که باید در این مجال به آن اشاره کرد، مسئله بحران هویت در جامعه اسرائیل است که نتیجه آن به نحو قابل توجهی به نفع صهیونیست‌های مذهبی و توسعه نفوذ و اقتدار سیاسی آنان منجر شده است. درست است که امیدهای آبراهام کوک مبنی بر تحقق جامعه دینی حقیقی در اسرائیل هرگز به واقعیت تبدیل نشده، اما جامعه معاصر اسرائیل به طور گسترده‌ای به فرهنگ سیاسی «سمبل‌گرا و سنت‌محور» روی آورده که ناشی از ضعف و ناتوانی «صهیونیسم کارگری» در تولید عناصر هویتی ملت‌ساز بوده است (Don-Yehiva, 1987). برخی معتقدند این خلأ هویتی به طور مشخص پس از جنگ سال ۱۹۶۷ بروز کرده که در جریان آن ارتش صهیونیستی بیت المقدس شرقی را به اشغال خود درآورد (Newman, 1985). در آن زمان، حتی صهیونیست‌های سکولار تحت تأثیر ابهت سمبلیک فتوحات خود (به دست آوردن کنترل معبد باستانی و مقدس یهودیان) قرار گرفته بودند. صهیونیسم چپ‌گرا فی‌نفسه نمی‌توانست هیجان و انگیزه خاصی در توجیه اهمیت اشغال‌گری‌های اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تولید کند (Mnookin and Eiran, 2005). بر عکس، ملی‌گرایی تند مذهبی عامل بسیار مؤثری بود. از نظر صهیونیست‌های مذهبی، پیروزی‌های نظامی اسرائیل در جنگ شش‌روزه و به ویژه اشغال بیت المقدس شرقی، «معجزه الهی» و مقدمه نجات مسیحایی قوم یهود به شمار می‌آمد (Pedahzur, 2012). پس از این سال، نهضت شکل‌گیری «اسرائیل بزرگ» با هدف اسکان یهودیان در سرتاسر آنچه به عنوان ارض باستانی و مقدس اسرائیل در نظر گرفته می‌شد، آغاز شد و فرماندهان نظامی سکولاری همچون موشه دایان، در ترویج آن نقش محوری ایفا کردند (Efrat, 1988).

پس از اشغال بیت المقدس تا امروز، فرهنگ سیاسی سمبل‌گرا و سنت‌محور در جامعه اسرائیل، حتی نزد آنان که در اعمال و عقاید فردی خود چندان پایبند مذهب نیستند، روز به روز از محبوبیت بیشتری برخوردار شده است. از این منظر، آنچه هویت مردم اسرائیل را به عنوان ملت تشکیل می‌دهد، بیش از هر چیز برآمده از مجموعه‌ای از «سمبل‌های یهودی‌گری و نه خود دین یهود به معنای شریعت آن است. چنین بستر اجتماعی بهترین موقعیت را در اختیار صهیونیست‌های مذهبی قرار داده تا با سوء استفاده از سمبل‌های مورد توجه مردم برای عقاید افراطی مسیح‌گرایانه خود پایگاه حمایت اجتماعی بیابند، آنچنان که جریان «گوش امونیم» از سوی قاطبه مردم حتی سکولارها- حمایت می‌شد و امروز نیز وارثان آن جریان مدافعان اصلی اشغال‌گری و شهرک‌سازی در کرانه باختری و بلندی‌های جولان هستند و در این راه از حمایت افکار عمومی نیز برخوردارند.

برخی از سمبل‌های مهمی که صهیونیست‌های مذهبی از آنها برای جلب حمایت افکار عمومی به ویژه در بحث‌های مربوط به توسعه شهرک‌نشینی استفاده می‌کنند، عبارتند از تجدید حیات یهودیت در کرانه باختری که یادآور سمبلیک تاریخ قوم یهود در تورات است، ریشه‌داربودن فرهنگ مهاجرت و اسکان در نهضت صهیونیسم و اینکه اصل پروژه صهیونیستی به دست عده‌ای از «پیش‌گامان» اولیه به واقعیت تبدیل شد. بنابراین، شهرک‌نشینان کرانه باختری و جولان هم مانند پیش‌گامان اولیه در حال فداکاری برای گسترش آرمان صهیونیسم، یعنی بازتولید فرهنگ مشارکت و همبستگی محلی که یادآور سبک زندگی صهیونیست‌های اولیه در مزارع اشتراکی است و دست آخر، تصویر شهرک‌نشینان به عنوان مجاهدان خط مقدم مبارزه عملی برای توسعه و حفاظت از مرزهای دولت یهود هستند (Mnookin and Eiran, 2005). بازتاب این سمبل‌ها در جامعه اسرائیل باعث جلب حمایت و توجه غیر شهرک‌نشینان نسبت به شعارهای صهیونیست‌های مذهبی شده و حتی کسانی را که از نظر فکری مخالف گسترش شهرک‌نشینی هستند، به سکوت و عدم مخالفت وادار کرده است. به تعبیر یکی از نویسندگان اسرائیلی، شعارهای «گوش امونیم» حتی به قلب آنهایی که کاملاً از دین جدا بودند نیز نفوذ پیدا کرد (Mnookin and Eiran, 2005: 26).

بسیاری از پیروان جریان‌های افراطی در سال‌های اخیر از آموزه‌های خاخام مئیر کاهانا به عنوان یکی از متأخرترین نظریه‌پردازان صهیونیسم مذهبی موعودگرا تأثیر پذیرفته‌اند. از نظر او،

مبارزه مسلحانه و نظامی‌گری جزو لاینفک ماهیت دین یهود به شمار می‌آید (Viorst, 2002). به طور خلاصه، ترکیب عنصر «نظامی‌گری» در خشن‌ترین و سبوعانه‌ترین شکل ممکن با ایدئولوژی مذهبی، مشخصه بارز نسل جدید و افراطی صهیونیست‌های مذهبی به شمار می‌رود (Lustick, 1988). پیروان «گوش امونیم» و نیز جریان موسوم به «تاپ هیل یوٹ» در نظریه تقدس دولت آنچنان پیش رفتند که دست‌زدن به هر عمل تجاوزکارانه و خشونت‌آمیزی را برای حفظ و گسترش مرزهای رژیم صهیونیستی مجاز تلقی می‌کنند، حتی اگر خود دولت هم با آن مخالف باشد. از دیدگاه ایشان، دشمنان اسرائیل دشمنان خدای اسرائیل تلقی شده و پیروزی و تفوق نظامی بر این دشمنان به سبوعانه‌ترین شکل ممکن، مقدمه پیروزی معنوی به حساب می‌آید (Ravitzky, 1993).

علاوه بر عناصر هویتی و سمبلیک، مهم‌ترین دلایل تقویت پایگاه اجتماعی صهیونیست‌های مذهبی در سال‌های اخیر را می‌توان در عدم توفیق دولت اسرائیل در توسعه ارضی بیشتر و حتی عقب‌نشینی از برخی مناطق اشغال‌شده در سال ۱۹۶۷ و همچنین، ضعف در تأمین امنیت شهروندان اسرائیلی در داخل مرزها به رغم همه امتیازات داده‌شده در مذاکرات موسوم به صلح با فلسطینیان خلاصه کرد. در آستانه تشکیل دولت صهیونیستی، توافقنامه‌ای تحت عنوان قرارداد «وضع موجود»^۱ میان صهیونیست‌های سکولار و مذهبی به امضا رسید که طی آن گروه اخیر امتیازهای ویژه‌ای در دولت سکولار در زمینه توسعه و تجهیز مدارس مذهبی و اعمال برخی احکام مذهبی دین یهود در عرصه اجتماعی به دست آوردند. در سال‌های اولیه، کسب همین امتیازات و نیز این مهم که دولت سکولار به هر حال زمینه بازگشت قوم یهود به ارض موعود و پایان دوران تبعید ایشان را فراهم کرده بود، صهیونیست‌های مذهبی را راضی نگه می‌داشت. در سال‌های اخیر اما انتظارات و به تبع آن نارضایتی‌های جدیدی در میان این جماعت شکل گرفته است. آنها احساس می‌کنند دولت سکولار نمی‌خواهد یا اساساً نمی‌تواند از ماهیت مقدس خود حراست کند، چراکه نه تنها اقدامی برای اشغال ارضی بیشتر نمی‌کند، بلکه از برخی مناطق اشغالی قبلی هم عقب‌نشینی کرده است (Viorst, 2002). احساس شدید ناامنی در داخل اسرائیل و اینکه دولت حتی از حفظ امنیت مرزهای موجود هم عاجز است، مزید بر علت

شده است. از سوی دیگر، صهیونیست‌های مذهبی با سرخوردگی‌های دیگری در عرصه داخلی هم مواجه شده‌اند، چراکه فرض اولیه رهبران آنها مبنی بر اینکه صهیونیست‌های سکولار هم نهایتاً به دین بازگشته و جامعه‌ای کاملاً دینی در اسرائیل شکل خواهد گرفت، هرگز محقق نشده است (Viorst, 2002). مجموعه این عوامل زمینه‌گرایش هرچه بیشتر صهیونیست‌های مذهبی به سمت افراطی‌گری را فراهم کرده است. خاخام یهودا کوک به پیروان خود توصیه کرده بود تلاش کنند ابتکار عمل را در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به دست آورند و از آن طریق بر رفتار دولت تأثیر بگذارند. شکل‌گیری «گوش امونیم» و حضور گسترده و فعال صهیونیست‌های مذهبی در توسعه شهرک‌سازی و پروژه اسکان یهودیان در سراسر اراضی اشغالی، در واقع اقدام برای اجرای این وصیت بوده است (Don-Yehiva, 1987). بدین ترتیب، موضوع حفظ و گسترش سرزمینی اسرائیل به صورت عامل هویتی برای صهیونیست‌های مذهبی درآمده است. به عبارت بهتر، در موضوع سرزمین اسرائیل و امنیت شهروندان آن، همه دولت‌ها و همه احزاب در اسرائیل به نوعی مجبور به امتیازدهی به صهیونیست‌های مذهبی هستند، چراکه صدای اعتراض آنان از همه بلندتر است و ابایی هم از توسل به اقدامات عملی خشونت‌آمیز ندارند و حتی پلیس و ارتش اسرائیل هم از خشونت آنان مصون نیست (Shelef and Shelef, 2009).

سازمان «گوش امونیم» به دلیل بروز اختلاف‌های داخلی در کادر رهبری آن در دهه هشتاد میلادی از هم پاشید، اما تفکر و ایدئولوژی آن در جامعه اسرائیل کاملاً زنده است و همچنان در میان غیر مذهبیون و سکولارها هم طرفداران بسیاری دارد (Efrat, 1988). گوش امونیم در زمان فعالیت خود ارتباط تنگاتنگی با حزب ملی-مذهبی^۱ داشت و در واقع، از اعضای جوان این حزب که از عملکرد محدود و منفعلانه آن سرخورده شده بودند، نیرو جذب می‌کرد (Mnookin and Eiran, 2005). در سال‌های اخیر، احزاب جدیدی نمایندگی صهیونیست‌های مذهبی افراطی را بر عهده گرفته و ادامه دهنده ایدئولوژی «گوش امونیم» در زمینه دفاع از توسعه ارضی رژیم صهیونیستی و شهرک‌سازی هستند. علاوه بر اینها، شاخه عملیاتی «گوش امونیم» در حوزه شهرک‌سازی و اسکان تحت عنوان «آمانا» همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. هم‌زمان، خاخام‌های افراطی متعددی از نسل جوان‌تر و غالباً از میان شاگردان زوی

۱. National-Religious Party (بزرگترین و قدیمی‌ترین حزب صهیونیست‌های مذهبی که در سال ۲۰۰۸ منحل شد)

یهودا کوک و میئر کاهانا به تئوریزه کردن ایدئولوژی ملی گرایانه و خشونت آمیز صهیونیست‌های مذهبی مشغولند. از مجموعه مباحث فوق مشخص می‌شود که دال مرکزی در گفتمان کنونی صهیونیسم مذهبی، مفهوم «ارض اسرائیل»^۱ و لزوم احیای آن در کل سرزمین فلسطین است. از این منظر، هرآنچه باعث محدود شدن توسعه ارض اسرائیل یا متضمن عقب‌نشینی از هر یک از بخش‌های اشغال شده قبلی باشد، مترادف با تهدید وجودی قطعی برای اسرائیل در نظر گرفته می‌شود. همچنین، اعمال هر درجه از خشونت چه برای توسعه ارضی و چه برای حراست از اراضی اشغالی کنونی، امری جایز و بلکه ضروری است. هرآنچه در مغایرت با این هدف قرار گیرد (همچون توقف شهرک‌سازی، تخلیه برخی مناطق اشغالی و در نهایت، تشکیل دولت مستقل فلسطینی در کرانه باختری و غزه)، سوژه‌ای برای «امنیتی کردن» می‌شود تا جایی که هیچ سیاست‌مداری در اسرائیل جرأت پرداختن و حمایت از این مسائل را پیدا نکند.

ب. صهیونیست‌های مذهبی و نقش آنان در ساختار سیاسی اسرائیل

تا اواسط دهه هشتاد میلادی، حزب موسوم به «ملی- مذهبی» به عنوان دومین حزب قدیمی اسرائیل، نمایندگی صهیونیست‌های مذهبی را در صحنه سیاسی اسرائیل بر عهده داشت. مهم‌ترین دستور کار حزب، پیگیری تأمین امتیازات داده شده به این گروه در جریان قرارداد موسوم به «وضع موجود» و تضمین حقوق دینی و مذهبی آنان در صحنه اجتماعی بود. برای کسب این هدف، موضع سیاسی حزب ملی- مذهبی در جناح‌بندی‌های انتخاباتی خنثی بود و این حزب آمادگی داشت با هر دو جناح عمده راست و چپ در تشکیل دولت‌های ائتلافی مشارکت نماید. از اواسط دهه هشتاد اما حزب ملی- مذهبی با چالش رقبای تازه‌ای مواجه شد. از یک سو، حزب شاس^۲ به عنوان نماینده اصلی یهودیان میزراحی (یهودیان ارتدوکس شرقی موسوم به سفاردیم) ظهور یافت و از سوی دیگر، جناح تندرو و جنگ‌طلبی متمایل به گوش امونیم در داخل حزب ملی- مذهبی شکل گرفت که جز مسائل مربوط به حقوق مذهبی اجتماعی، به طور جدی به دنبال تحقق توسعه سرزمینی و شهرک نشینی بود (Arian and Shamir, 2011). حزب ملی-

1. Eretz Yisrael

2. Shas

مذهبی به تدریج برای جلوگیری از ریزش آراء خود، هرچه بیشتر به جناح راست در طیف سیاسی چرخید و مأموریت خود را به موضوع شهرک‌نشینی و توسعه سرزمینی فروکاهید. بدین ترتیب، حزب ملی- مذهبی از موضع میانه خود خارج شد و به صورت متحد حزب دست راستی لیکود درآمد. این بدان معنی بود که نیروهای معتدل در میان صهیونیست‌های مذهبی بیش از پیش از صحنه به در شده و جای خود را به نیروهای افراطی و جنگ‌طلب دادند. در سال ۲۰۰۸، سرانجام حزب ملی- مذهبی منحل و به جای آن دو ائتلاف «خانه یهود»^۱ و «اتحاد ملی»^۲ پا به عرصه رقابت‌های انتخاباتی گذاشتند. در این میان، خانه یهود نماینده گرایش معتدل‌تر و اتحاد ملی نماینده جناح تندروی صهیونیست‌های مذهبی به شمار می‌آمدند.

لیکود به عنوان حزب دست راستی سکولار و ملی‌گرا، برنامه‌های جریان گوش امونیم برای توسعه شهرک‌سازی در کرانه باختری و غزه را فارغ از انگیزه‌های مذهبی آن کاملاً در رستای ایده‌آل‌های خود می‌دید و از آن استقبال می‌کرد. پس از جنگ ۱۹۷۳، لیکود معتقد بود باید از شهرک‌نشینی به عنوان عامل بازدارنده و سدی در برابر حملات دشمنان در آینده استفاده کرد (Efrat, 1988). از همین رو، روابط لیکود و گوش امونیم از اواسط دهه هفتاد توسعه یافت و گوش امونیم به پشتگرمی حمایت دولت لیکود که در سال ۱۹۷۷ به قدرت رسید، طرحی را برای اسکان بیش از یکصد هزار شهرک‌نشین در مناطق اشغالی تا سال ۱۹۸۱ فراهم کرد (Efrat, 1988). البته، روابط صهیونیست‌های مذهبی و لیکود در طول دو دهه بعدی با فراز و نشیب‌های مختلفی مواجه شد. علاوه بر درگیری با دولت بگین بر سر تخلیه صحرای سینا، سقوط دولت اول نتانیاوو در اواخر دهه نود میلادی نیز به نوعی به چالش این دولت با صهیونیست‌های مذهبی و شهرک‌نشینان (در پی امضای قرارداد وای ریور) نسبت داده شده است (Mnookin and Eiran, 2005).

پس از تأسیس حزب کادیما و عملیات عقب‌نشینی از غزه در سال ۲۰۰۵، لیکود به موضع هرچه سرسختانه‌تر خود درباره مسائل سرزمینی بازگشته است. همین امر باعث نزدیکی بیش از پیش صهیونیست‌های مذهبی به این حزب شده است. از این رو، انتخابات سال ۲۰۰۹ که منجر به تشکیل دومین دولت بنیامین نتانیاوو گردید، نقطه عطف بسیار مهمی به حساب می‌آید. بخشی از بدنه رأی‌دهندگان مذهبی، به ویژه از میان سفاردیم‌های میزراخی، در

1. Jewish Home Party
2. National Union Party

سال‌های پیشتر به سمت لیکود متمایل شده بودند (Arian and Shamir, 2011). در انتخابات ۲۰۰۹، عملاً مشخص شد که عده کثیری از صهیونیست‌های مذهبی و شهرک‌نشینان نیز آراء خود را به جای احزابی که رسماً نمایندگی آنها را بر عهده داشتند (یعنی دو حزب خانه یهود و اتحاد ملی) به نفع لیکود به صندوق ریخته‌اند. هر دو حزب یادشده نتایج بسیار ضعیفی در انتخابات کسب کردند و مجموع آراء هر یک از آنان بیش از ۲ درصد کل آرا (معادل ۳ الی ۴ کرسی در کنست) را تشکیل نمی‌داد (Arian and Shamir, 2011). این تعداد آرا، عملاً آنقدر ناچیز بود که سهم چندانی برای هیچ یک از این دو حزب در دولت به ارمغان نمی‌آورد. نتایج ضعیف احزاب رسمی صهیونیست‌های مذهبی در این انتخابات، به هیچ وجه نشانه افول جایگاه و اهمیت این جریان در سیاست اسرائیل نبود. بر عکس، همان گونه که پیشتر اشاره شد، گسترش فرهنگ سیاسی سمبل‌گرا و سنت‌محور در جامعه اسرائیل، روز به روز بر نفوذ و قدرت اندیشه صهیونیست‌های مذهبی افزوده است. آنچه در جریان انتخابات ۲۰۰۹ اتفاق افتاد و نقطه عطف بسیار مهمی محسوب می‌شد، این بود که این جماعت به جای رأی‌دادن به احزابی همچون خانه یهود و اتحاد ملی که در مجموع سهم اندک و کوچکی در سیاست داخلی و خارجی رژیم داشتند، به سمت حزب لیکود متمایل شدند. لیکود نیز تمایل زیادی نشان می‌داد تا هرچه بیشتر بتواند جناح‌های مذهبی را نمایندگی نماید (Arian and Shamir, 2011). برخی تحلیل‌گران متعاقب انتخابات سال ۲۰۰۹ تصور می‌کردند برای اولین بار در تاریخ رژیم صهیونیستی، احزاب متعلق به صهیونیست‌های مذهبی در رقابت‌های آینده انتخاباتی هیچ کرسی‌ای به دست نیاورند. این تحلیل‌گران اشاره می‌کردند که قشر معتدل در رهبری جریان صهیونیست‌های مذهبی در حال تحلیل رفتن است (Shelef and Shelef, 2009). در واقع، آنچه در انتخابات ۲۰۰۹ رخ داد این بود که آراء جریان معتدل‌تر به حساب لیکود ریخته شد و نیروهای تندرو و افراطی‌تر نیز در قالب حزب اتحاد ملی تجمع کردند. این عده ظاهراً وارد دولت ائتلافی لیکود نشده و در موضع اپوزیسیون قرار گرفتند. بنابراین، این گونه به نظر می‌رسید که لیکود مرکز طیف صهیونیست‌های مذهبی را به سوی خود جذب کرده اما هنوز آراء جناح تندروتر آنها در اختیار لیکود نبود. نتانیا‌هو به خوبی واقف بود که هر قدر

فضای جامعه اسرائیل امنیتی‌تر شده و هر قدر اصطکاک و درگیری نظامی میان رژیم صهیونیستی و دشمنان پیرامونی آن (همچون حماس و حزب الله) بیشتر شود، وی شانس بیشتری برای جلب کل آراء صهیونیست‌های مذهبی خواهد داشت. صهیونیست‌های مذهبی ممکن است از نظر عددی در کل جامعه اسرائیل در اقلیت باشند، اما از نظر سمبلیک جلب آراء شهرک‌نشینان و مناطق پیرامونی مرزهای سرزمین‌های اشغالی برای هر حزب سیاسی در اسرائیل می‌تواند برگ برنده در رقابت‌های داخلی محسوب شود و نتایج مصمم بود این ظرفیت را به نفع خود مصادره کند.

انتخابات سال ۲۰۱۳ بار دیگر نقطه عطف بسیار مهمی را در حیات سیاسی صهیونیست‌های مذهبی به تصویر کشید. آنچه در آستانه این انتخابات رخ داد، ظهور نسل جوان و جدیدی از رهبران مصمم و باانگیزه در میان صهیونیست‌های مذهبی بود که توانستند «خانه یهود» را به صورت حزب اصلی این طیف درآورده و همانند چتری همه سلابی و گرایش‌های صهیونیسم مذهبی را نمایندگی کنند. بدین ترتیب، «اتحاد ملی» از صحنه حذف شد و خانه یهود توانست برای اولین بار در تاریخ رژیم صهیونیستی دوازده کرسی را در کنست نصیب خود کند. با توجه به اینکه حداقل پنج نفر از نمایندگان لیکود در پارلمان هم رسماً از صهیونیست‌های مذهبی بودند، این گرایش تند و افراطی موفق شد جایگاه قوی و سنگین‌وزنی را در کنست به دست آورد. متعاقب این انتخابات، نتایج نتایج اداره چندین وزارتخانه کلیدی در کابینه خود از قبیل وزارت اقتصاد و وزارت آموزش را به صهیونیست‌های مذهبی سپرد. خانه یهود موفق شد در انتخابات ۲۰۱۵، هشت کرسی به دست آورد که البته نسبت به انتخابات ۲۰۱۳ کمتر بود. ریزش آراء خانه یهود مربوط به درصدی از صهیونیست‌های مذهبی بود که در انتخابات اخیر مستقیماً به لیکود رأی دادند. این موضوع، البته در نتیجه کلی تغییری نمی‌داد، چراکه در این انتخابات، خانه یهود به عنوان نزدیک‌ترین شریک و متحد اصلی لیکود عمل کرده و لذا در هنگام وزن‌کشی پس از انتخابات برای تعیین نامزد نخست‌وزیری، کرسی‌های خانه یهود در کنست به طور خودکار به تعداد کرسی‌های لیکود اضافه می‌شدند. با این حال، این مسئله نشان داد با

وجود متحدشدن اکثر احزاب صهیونیست مذهبی در زیر چتر خانه یهود و به رغم توفیق رهبران جدید آن در نمایندگی این طیف، لیکود همچنان از ظرفیت بالقوه بالایی برای جلب آراء آنان برخوردار است.

اما رهبران جدید صهیونیست‌های مذهبی چه کسانی هستند؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند تا حدود زیادی از چگونگی تجدید حیات سیاسی صهیونیست‌های مذهبی آن هم در شرایطی که تا چند سال پیش غالب تحلیل‌گران اضمحلال تدریجی و حذف احزاب آنها از عرصه رقابت‌های انتخاباتی را پیش‌بینی می‌کردند، رمزگشایی کند. نفتالی بنت^۱ و آیلت شاکد^۲، دو سیاستمدار جوان و بسیار تندرو^۳ که در سال ۲۰۱۲ جان تازه‌ای به رهبری خانه یهود بخشیدند و پیروزی قابل توجه آن را در انتخابات سراسری کنست در ۲۰۱۳ و سپس ۲۰۱۵ رقم زدند، هر دو دست‌پرورده‌های شخص بنیامین نتانیا‌هو هستند. در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، یعنی زمانی که نتانیا‌هو در موقعیت رهبری جناح اپوزیسیون قرار داشت، بنت رئیس دفتر و شاکد مدیر داخلی دفتر او بود. هر دو نفر ارتباط شخصی تنگاتنگی با نتانیا‌هو داشته و از نظر سیاسی کاملاً به وی وفادار هستند. بنت همچنین در سال ۲۰۰۷ هدایت ستاد انتخاباتی نتانیا‌هو در انتخابات داخلی حزب لیکود را بر عهده داشت که در جریان آن وی توانست به رهبری آن حزب دست یابد. تحت رهبری بنت، خانه یهود اولاً به

1. Naftali Bennett

نفتالی بنت در عملیات متعددی علیه حزب الله لبنان در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ حضور داشته است. وی به مشارکت در قتل عام بیش از یکصد غیر نظامی در پایگاه سازمان ملل در روستای قانا در جنوب لبنان متهم شده است. از سال ۲۰۱۳ تا کنون در پست‌های مختلفی در کابینه نتانیا‌هو از جمله به عنوان وزیر امور مذهبی، وزیر اقتصاد، وزیر امور بیت المقدس و یهودیان پراکنده و وزیر آموزش حضور داشته است.

2. Ayelet Shaked

آیلت شاکد در یکی از نوشته‌های خود که در فضای مجازی منتشر شد علناً خواستار آن شده بود که اسرائیل همه فلسطینیان اعم از زن و مرد و کودک را قتل عام کند تا مشکل اسرائیل و فلسطین به طور ریشه‌ای حل شود. وی تأکید کرده بود مادران شهدای فلسطینی هم به خاطر پرورش دادن «تروریست‌ها» در دامان خود شریک جرم آنها هستند و باید کشته شوند. پس از آنکه این زن جوان و افراطی به خاطر اظهار نظر ضد انسانی خود مورد سرزنش بسیاری در خارج از اسرائیل قرار گرفت، نتانیا‌هو شخصاً از وی حمایت کرد و منتقدین او را به «یهودستیزی» و آرزوی تکرار هولوکاست متهم کرد. این زن هم‌اکنون به عنوان وزیر دادگستری در دولت جدید نتانیا‌هو فعالیت می‌کند.

عنوان نماینده اصلی صهیونیست‌های مذهبی و حزب صاحب‌وزن، موقعیت خود را در صحنه سیاسی اسرائیل مستحکم کرده و ثانیاً به صورت متحد اصلی و وفادار حزب لیکود به رهبری نتانیا‌هو درآمده است. بدین ترتیب، لیکود هم‌اکنون در موقعیتی قرار دارد که عملاً آراء اکثریت صهیونیست‌های مذهبی را در صندوق خود دارد. نزدیکی لیکود و خانه یهود در حال حاضر به حدی است که می‌توان ادعا کرد تفاوت عمده‌ای از نظر اهداف کلان سیاسی میان این دو حزب وجود ندارد و برخی از سیاست‌مداران در اسرائیل آنها را «خواهرخوانده» یکدیگر خوانده‌اند (Cohen and Dvorin, 2015).

همان گونه که پیشتر اشاره شد، در انتخابات سراسری ۲۰۱۵ لیکود توانست بخش قابل توجهی از آراء خود را مستقیماً از طرف رأی‌دهندگان صهیونیست مذهبی به دست آورد تا حدی که برخی رهبران خانه یهود ضمن اذعان به این امر، پیروزی وسیع لیکود در انتخابات اخیر را «مدیون» آراء صهیونیست‌های مذهبی دانستند (Cohen, 2015). این موضوع نشان داد لیکود تا حد زیادی موفق شده آراء صهیونیست‌های مذهبی را مستقیماً به سمت خود جلب نماید. وانگهی، آن دسته از صهیونیست‌های مذهبی هم که به خانه یهود رأی دادند، عملاً از تشکیل دولت راست‌گرای ملی‌گرا به رهبری لیکود پشتیبانی کردند. اکنون، صهیونیست‌های مذهبی سهم بزرگی در دولت نتانیا‌هو به دست آورده‌اند و عملاً در سال‌های آتی قدرت اصلی را در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی اسرائیل در اختیار خواهند داشت.^۱ چنین پدیده‌ای در تاریخ رژیم صهیونیستی بی‌سابقه است و به احتمال بسیار زیاد، هر نتیجه‌ای هم از آن حاصل شود، با گذشته متفاوت خواهد بود.

۱. علاوه بر نفتالی بنت که عهده‌دار وزارت آموزش و نیز وزارت امور بیت المقدس و یهودیان پراکنده است و نیز آیلت شاکد که به عنوان وزیر دادگستری منصوب شده، نتانیا‌هو ضمن سرپرستی وزارت امور خارجه، زیپی هوتوفلی Tzipi Hotovely را به عنوان معاون وزیر و مسئول اداره امور این وزارتخانه کلیدی تعیین کرده است. هوتوفلی زنی با عقاید مذهبی ارتدوکس و گرایش تند راست‌گرایانه است که در سال ۲۰۰۹ و در سن ۳۱ سالگی به عنوان نماینده حزب لیکود وارد کنست شده بود. او هرچند رسماً عضو لیکود است، اما از نظر عقاید و ایدئولوژی کاملاً به صهیونیست‌های مذهبی نزدیک است. او از مخالفین سرسخت تشکیل دولت مستقل فلسطینی و طرفدار احیاء ارض اسرائیل در سراسر سرزمین‌های اشغالی است. او همچنین معتقد است نبرد میان اسرائیل و فلسطینیان بر سر سرزمین نیست، بلکه جنگی مذهبی میان اسلام و یهودیت است.

نتیجه گیری

در این مقاله با توجه به نظریه «امنیتی کردن»، مؤلفه‌های اصلی گفتمان صهیونیسم مذهبی و نحوه اقتدارگرایی رهبران آن در جامعه معاصر صهیونیستی مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید صهیونیست‌های مذهبی به ویژه در سایه گسترش فرهنگ سیاسی سمبل‌گرا و سنت‌محور در جامعه اسرائیل از قدرت فزاینده‌ای در عرصه سیاسی و اجتماعی رژیم صهیونیستی برخوردار شده‌اند. ضمن مروری بر بنیان‌های فکری و تاریخی این جریان، مشخص گردید تفکر صهیونیسم مذهبی در دوران معاصر به شدت به نظامی‌گری و جنگ‌طلبی روی آورده، به گونه‌ای که خشونت جزوی از فلسفه وجودی این جریان را تشکیل می‌دهد. این جریان به شدت با هر گونه سازش با فلسطینیان و به خصوص با هر گونه توقف شهرک‌سازی و سیاست تخلیه مناطق اشغالی^۱ مخالف است، چراکه آن را بر خلاف ایده تسلط کامل بر «ارض اسرائیل» می‌دانند. وقتی اساس یک ایدئولوژی بر استفاده از خشونت نهاده شده باشد، به طور ذاتی ضد هر گونه صلح و ثبات است و همواره به بستری از ناامنی و تهدید برای ادامه حیات خود نیازمند است. برخی صهیونیست‌های مذهبی افراطی بر این اندیشه‌اند که باید دشمنان را عمداً اسرائیل را وارد درگیری‌های نظامی کرد تا بدین ترتیب نیروهای آسمانی برای حمایت از آن بسیج شوند و نجات مسیحایی محقق شود (Ravitzky, 1993). اینان به وضوح آتش‌بیاران معرکه در کارزار مواجهه اسرائیل با مردم فلسطین و نیز در برابر همسایگان خود و دیگر کشورهای مسلمان هستند و دولت اسرائیل را که خود ید طولایی در جنگ‌افروزی دارد، به اعمال خشونت بیشتر ترغیب می‌کنند. نسل جوان و جدید رهبران صهیونیست‌های مذهبی که فعالانه به دنبال تحکیم موقعیت خود در ساختار سیاسی رژیم صهیونیستی هستند، از کسانی تشکیل شده که آشکارا و بدون هیچ هراسی، از لزوم نسل‌کشی همه فلسطینیان سخن می‌گویند و هر گونه همراهی با ایده تشکیل دولت مستقل فلسطینی را خیانتی به قوم یهود تلقی می‌کنند. هرچند بنیان‌های رژیم صهیونیستی از ابتدا بر ترور و خشونت عریان نهاده شده،

اما اهمیت خشونت‌طلبی صهیونیست‌های مذهبی در این است که آن را با ملی‌گرایی مذهبی در می‌آمیزند و محصول آن به عنوان تفکر التقاطی از قدرت جذب و تأثیرگذاری بالایی در جامعه کنونی اسرائیل حتی در میان سکولارها و غیر مذهبیون برخوردار شده است. این جاذبه نیروی بالقوه مؤثری را به ویژه در هنگام رقابت‌های انتخاباتی فراهم می‌کند. درست است که صهیونیست‌های مذهبی از نظر عددی معمولاً درصد بالایی از آرا را در انتخابات کسب نمی‌کنند، اما تأثیر تبلیغاتی و روانی آنها بر جمعیت کثیر شهرک‌نشینان در کرانه باختری و جولان و نیز بر عده زیادی از مردم و حتی روشن‌فکران سکولار، بسیار حائز اهمیت است.

بر خلاف حزب کارگر که به دنبال سکولاریزه کردن فضای سیاسی در اسرائیل بوده، لیکود همواره و از دهه‌های گذشته با جریان‌های مذهبی در اسرائیل همراهی کرده است (Pedahzur, 2012). این حزب در سال‌های اخیر تلاش کرده گفتمان صهیونیسم مذهبی را نمایندگی کند تا هم آراء رأی‌دهندگان سنتی این گرایش و هم حمایت بسیاری از سکولارهایی که با شعارهای افراطی ملی‌گرایانه ایشان همدلی می‌کنند را به دست آورد. در انتخابات ۲۰۰۹ عمده نیروهای معتدل‌تر صهیونیست‌های مذهبی به نفع لیکود رأی دادند. در انتخابات ۲۰۱۵، هرچند خانه یهود به عنوان نماینده اصلی صهیونیست‌های مذهبی از اقبال خوبی برخوردار شد، اما پیروزی خیره‌کننده لیکود در کسب ۳۰ کرسی کنست نیز مرهون آراء تعداد کثیری از صهیونیست‌های مذهبی بود که همچنان ترجیح دادند رأی خود را مستقیماً به صندوق لیکود بریزند (Levi, 2015).

درست است که لیکود موفق شده آراء صهیونیست‌های مذهبی را مستقیم یا غیر مستقیم از آن خود کند و در آینده هم این روند را کامل‌تر خواهد کرد، اما این بدان معنی نیست که صهیونیست‌های مذهبی در لیکود مستحیل شده‌اند. بر عکس، مدعای اصلی و کلیدی این نوشتار این است که در واقع این لیکود بوده که تحت تأثیر صهیونیسم مذهبی بیش از پیش در گفتار و عمل «رادیکالیزه» شده است. اکنون دولت لیکود به رهبری بنیامین نتانیاو به مجری کامل تفکرات صهیونیست‌های مذهبی بدل شده و به ویژه در مسائل

مربوط به شهرک‌سازی و حفظ و توسعه سرزمین‌های اشغالی از برنامه‌های آنان تبعیت می‌کند. جنگ پنجاه و پنج روزه در غزه بهترین گواه این ادعاست. لیکود نه فقط تلاش کرده ترمینولوژی مذهبی خود را تقویت کند، بلکه در بحث‌های سرزمینی بیش از پیش به تفاسیر جزم‌اندیشانه، غیر منعطف و بسیار خشونت‌گرایانه صهیونیست‌های مذهبی نزدیک شده است. لیکود هرچند رهبری طیف صهیونیست‌های مذهبی را در انتخابات به دست آورده، اما در واقع خودش را تسلیم ایدئولوژی ایشان کرده است. سخنان جنجالی و بی‌سابقه نتانیاهاو در آستانه انتخابات قبلی مبنی بر اینکه وی تا زمانی که در قدرت قرار دارد، هرگز اجازه تشکیل دولت مستقل فلسطینی را نخواهد داد و یا وعده وی برای ساخت «هزاران» شهرک صهیونیست‌نشین جدید در کرانه باختری و اعلام اینکه اورشلیم (قدس اشغالی) پایتخت ابدی اسرائیل باقی خواهد ماند، همگی نشانه‌های آشکار رادیکالیزه‌شدن بیان و عمل لیکود تحت تأثیر نفوذ صهیونیست‌های مذهبی است. در چارچوب نظریه امنیتی‌سازی می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت بنیامین نتانیاهاو دولتی است که برای جنگ‌افروزی به دنبال بهانه می‌گردد. هر درگیری نظامی و هر نوع تهدید امنیتی داخلی یا خارجی علیه اسرائیل، فرصتی برای نتانیاهاو محسوب می‌شود تا با استناد به آن، همگرایی داخلی را تقویت کرده و حمایت افکار عمومی را از برنامه‌های خود به دست آورد. شش سال حکومت دولت لیکود، جامعه اسرائیل را بیش از پیش به سمت نظامی‌گرایی، خشونت‌طلبی نژادپرستانه و سمبل‌باوری سوق داده و در سال‌های آینده نیز به این روند ادامه خواهد داد. بر اساس نظریه اوریل ابولوف در مورد جامعه اسرائیل، می‌توان گفت «امنیتی‌کردن عمیق» چالش‌های سیاست خارجی ابزاری است که رژیم صهیونیستی برای حفظ موجودیت خود در برابر فشارهای بیرونی و نیز جلوگیری از انشقاق داخلی و از هم گسیختگی اجتماعی بدانها نیازمند است. نتانیاهاو در کوتاه‌مدت موفق شده از این طریق مشروعیت داخلی و اقبال عمومی را برای خود و دولتش به دست آورد، اما رژیمی که تا این حد نسبت به محیط پیرامونی خود پرخاشگر و ضد صلح و نسبت به حقوق اولیه مردم فلسطین سرکوبگر ظاهر شود، خود را در سطح منطقه‌ای و

بین‌المللی در موقعیت انزوای بیشتری قرار می‌دهد. به عقیده برخی تحلیل‌گران، قدرت نظامی اسرائیل تبدیل به «پاشنه آشیل» این رژیم شده به این معنی که نظامی‌گری سبوعانه و به کارگیری خشونت عریان علیه مردم بی‌دفاع و غیر نظامی فلسطین، جایگاه اسرائیل نزد افکار عمومی جهان را به کلی زایل کرده است (Eyal, 2014). یک پژوهش‌گر غربی به زبان طنز موقعیت رژیم صهیونیستی را به «اوروروس»^۱ - نام ماری در اساطیر یونانی - تشبیه می‌کند که از شدت استیصال درماندگی خودش را می‌بلعد: «تفتیده از نفرت در محدوده فیزیکی و روانی اشغال‌گری‌های خود، اسرائیل امروز بیش از هر زمان دیگری سردرگم و تهاجمی شده و عطشش برای زمین، خون و انتقام بیشتر شده است» (Roos, 2014). جامعه اسرائیل امروز بیش از هر زمان دیگری نظامی‌گرا، خشونت‌طلب و سرشار از نفرت و کینه نسبت به محیط اطراف خود شده و روزه‌روز بیشتر در چنبره عقاید افراطی و نژادپرستانه صهیونیسم مذهبی گرفتار می‌شود. در این چرخه باطل، افراطی‌گری منجر به امنیتی‌کردن موضوع صلح با فلسطینیان شده و از دیگر سو، ادامه سیاست امنیتی‌کردن خود به رشد افراطی‌گری در بطن جامعه صهیونیستی دچار بحران بقا دامن می‌زند. تحت چنین شرایطی، به اذعان روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر مشهور اسرائیلی، این رژیم «به بدترین دشمن خود تبدیل شده» و از درون در سراشیبی سقوط قرار گرفته است (Levy, 2014).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الشامى، رشاد عبدالله (١٩٩٤)، القوي الدينيه فى اسرائيل، بين تكفير الدوله و لعبه السياسيه، كويت: عالم المعرفة.

دهقانى فيروزآبادى، سيد جلال و قرشى، سيد يوسف (١٣٩١)، «نظريه و روش در مطالعات امنيتى كردن»، فصلنامه مطالعات راهبردى، شماره ٥٨، (٤) :١٥-٤٢-٧.

Abulof, Uriel (2014) "Deep Securitization and Israel's Demographic Demon", **International Political Sociology**, 8 (4): 396-41

Arian, Asher and Shamir, Michael (eds.) (2011) **The Elections in Israel 2009**, New Jersey: Rutgers

Buber, Martin (1973) **On Zion: The History of an Idea**, London: Horovitz Publishing Co.

Buzan, Barry, Waeber, Ole, De Wilde, Japp (1998) **Security: A New Framework for Analysis**, London: Lynne Rienner Publishers.

Cohen, Moshe (2015) MK Slomiansky: Netanyahu Owes Jewish Home Big Time, **ARUTZ SHEVA**: <http://www.israelnationalnews.com/News/News.aspx/193167>

Cohen, Shimon and Dvorin Tova (2015) Akunis: Jewish Home is Likud's 'Sister Party', **ARUTZ SHEVA**:

Don-Yehiya, Eliezer (1987) Jewish Messianism, Religious Zionism, and Israeli Politics: The Impact and Origins of Gush Emunim, **Middle Eastern Studies**, Vol. 23, No. 2.

Efrat, Elisha (1988) **Geography and Politics in Israel since 1967**, London: Frank Cass
Eyal, Jonathan (2015) "Winning Every Battle but Losing the War", **The Straits Times**: <http://www.straitstimes.com/news/opinion/more-opinion-stories/story/winning-every-battle-losing-the-war-20140814>

Kochan, Lionel (1990) **Jews, Idols, and Messiahs**, Oxford: Oxford University Press.

Levi, Yaakov (2015) Likud MK: We Don't 'Owe' Jewish Home Anything, **ARUTZ SHEVA**: <http://www.israelnationalnews.com/News/News.aspx/193163#.VRiFQvmUcbg>

Levy, Gideon (2015) Why Israel Is Its Own Worst Enemy, **CNN website**: <http://edition.cnn.com/2014/08/08/opinion/israel-own-worst-enemy-levy>

Lustick, Ian S. (1988) **For the Land and the Lord, Jewish Fundamentalism in Israel**, New York: Council on Foreign Relations Press.

Mnookin, Robert H. and Eiran, Ehud (2005) Discord Behind the Table: The Internal Conflict among Israeli Jews Concerning the Future of Settlements in the West Bank and Gaza, **Journal of Dispute Resolution**, Vol. 2005: 1.

Newman, David (1985) **The Impact of Gush Emunim**, London: Croom Helm.

Pedahzur, Amir (2012) **The Triumph of Israel's Radical Right**, Oxford: Oxford University Press.

Rapoport D. C. (1986) Messianism and Terror, **Center Magazine**, No. 19.

Ravitzky, Aviezer (1993) **Messianism, Zionism, and Jewish Religious Radicalism**, translated by Michael Swirsky and Jonathan Chipman, Chicago: The University of Chicago Press.

Roos, Jerome (2014) Israel sTurn to the Right: The Occupier Devours Itself , **TelesurTV.net**: <http://www.telesurtv.net/english/opinion/Israels-Turn-to-the-Right-The-Occupier-Devours-Itself-20140811-0041.html>

Shelef, Nadav G. and Shelef, Orie (2009) Radicalization of the Religious Right: Squeezing Moderates in the 2009 Israeli Elections , Website of Political Behavior Research Group, University of Wisconsin - Madison:

<http://users.polisci.wisc.edu/behavior/Papers/ShelefShelef2009.pdf>

Shindler, Colin (1995) **Israel, Likud and the Zionist Dream; Power, Politics and Ideology from Begin to Netanyahu**, London: I.B.Tauris.

Viorst, Milton (2002) **What Shall I Do With This People? Jews and the Fractious Politics of Judaism**, New York and London: The Free Press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی